

طومار (۷)

نردبان شکسته (۲): غلونا مه بخاری

نقدی بر کتاب سیره البخاری مبارکفوری؛ مدرسه بخاری از واقعیت تا غلو

علی راد^۱

| ۳۱۹-۳۵۰ |

۳۱۹

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

چکیده: این پژوهش بخشی از کتاب اسطوره بخارا است که به نقد تصویر غلوآمیز و اغراق آلود محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب سیره البخاری می‌پردازد. این کتاب تألیف عبدالسلام مبارکفوری است و از جمله مصادر کتاب دکتر عزازی (رساله دکتری ممتاز الأزهر مصر) است. بازیابی و تحلیل انتقادی جلوه‌های غلو مبارکفوری درباره بخاری، مسئله محوری این مقاله است. مبارکفوری در بخش خاتمه کتاب سیره البخاری با زبان استعاره و تشبیه تدریس بخاری را در «مدرسه‌ای بزرگ با چند درب ورودی» به تصویر می‌کشد. این مقاله به نقد این مدرسه نمادین بخاری به مثابه یکی از نمونه‌های برجسته غلو در کتاب مبارکفوری می‌پردازد؛ همچنین آسیب‌ها، چالش‌ها و کاستی‌های آن را آشکار می‌سازد و از زمینه‌ها، اهداف پنهان و علل ایدئولوژیک مبارکفوری در این تصویر غلوآمیز از بخاری پرده برمی‌دارد. برابند این پژوهش نشان می‌دهد تصویر بخاری در کسوت یک مدزس شهیر و نامدار، دارای شلوغ‌ترین حلقه تدریس در جهان اسلام، به آسیب زمان‌پریشی تاریخی دچار است، با داده‌های تاریخی ناسازگار است، انگاره‌ای خودشکن و در تناقض با سیر دانش‌اندوزی بخاری است، با سیر علمی بخاری انطباق ندارد و با قواعد تاریخ‌نگاری محلی در تعارض است. این نگاشته در امتداد مقالات «نردبان شکسته» اثبات می‌کند کتاب سیره الامام البخاری مبارکفوری، غلونا مه‌ای بیش درباره شخصیت و اندیشه بخاری نیست؛ اغراق در سراسر این کتاب از آغاز تا فرجام آن حضور جدی دارد و تصویر و تاریخ اسطوره‌ای از شخصیت بخاری ارائه می‌کند که این نگرش در کتاب عزازی نیز رخنه کرده است و کتاب عزازی چیزی جز تکرار غلوهای مبارکفوری نیست.

کلیدواژه‌ها: اسطوره بخارا، نقد کتاب، سیره البخاری مبارکفوری، مدرسه بخاری، غلو در تاریخ بخاری، نقد بخاری.

Tūmār (8)

Broken Ladder (3): The Hyperbolic Account of al-Bukhārī

A Critique of Sirat al-Bukhārī by Mubārakfūrī; The Bukhari School: From Reality to Exaggeration

Ali Rad

Abstract: This research is part of the book *Ostorab-ye Bukhara* (The Myth of Bukhara), which critiques the exaggerated and overstated portrayal of Muhammad ibn Ismail al-Bukhari in the book *Sirat al-Bukhari* authored by Abdul Salām Mubārakfūrī. This book is one of the sources referenced in Dr. 'Azzazi's work (an outstanding doctoral thesis from Al-Azhar University, Egypt). The central focus of this article is the critical review of Mubārakfūrī's exaggerations regarding Bukhari. In the conclusion of *Sirat al-Bukhari*, Mubārakfūrī uses metaphors and analogies to depict Bukhari's teaching in a grand school with multiple entrances. This article critiques this symbolic "Bukhari School" as one of the prominent examples of exaggeration in Mubārakfūrī's work, highlighting its flaws, challenges, and shortcomings. It uncovers the underlying motives, hidden objectives,

۱. دانشیار دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران ali.rad@ut.ac.ir

and ideological reasons behind Mubārakfūrī's exaggerated portrayal of Bukhari. The findings of this study show that the image of Bukhari as a renowned teacher with the most crowded teaching circle in the Islamic world suffers from historical anachronism, contradicts historical data, presents a self-defeating notion, and is inconsistent with Bukhari's scholarly journey. It does not align with the scientific trajectory of Bukhari and conflicts with the principles of local historiography. This writing, as part of the series *The Broken Ladder*, argues that Mubārakfūrī's *Sirat al-Bukhārī* is nothing more than a "Hyperbolic Account" (a book of exaggeration) about Bukhari's character and thought. Exaggeration is a persistent theme throughout the book, offering a mythical and legendary portrayal of Bukhari's persona. This exaggerated narrative has also permeated 'Azzazi's work, making it a mere repetition of Mubārakfūrī's exaggerations.

Keywords: Ostorah-ye Bukhara, Book Critique, *Sirat al-Bukhārī* by Mubārakfūrī, Bukhari School, Exaggeration in Bukhari's History, Critique of Bukhari.

اشاره

کتاب سیره البخاری عبد السلام مبارکفوری از جمله مصادر کتاب طعون و شبهات الشيعة الأمامية حول صحيح البخاری و الرد عليها تأليف عادل عزازی است که به تازگی با عنوان پژوهش برتر مقطع دکتری در دانشگاه الأزهر مصر در رشته علوم حدیث در چهار جلد منتشر شده است (عادل عزازی، طعون و شبهات الشيعة الأمامية، قاهره، دار اللؤلؤة، ۱۴۴۳ق). عزازی در این کتاب می‌کوشد به نقدهای نویسندگان شیعی علیه شخصیت علمی محمد بن اسماعیل بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ق) و کتاب الجامع الصحيح او پاسخ دهد؛ بنابراین در جلد نخست کتاب خود جایگاه بخاری را بسیار فرازمند و پیراسته از نقدهای منتقدان به تصویر می‌کشد و نیز شخصیت علمی بخاری را با آمیزه‌ای از غلو و اغراق، فراتر از تصور، مقایسه‌ناپذیر با دیگران و در تراز اسطوره‌ای تکرارناپذیر در تاریخ حقاظ و محدثان برتر تاریخ حدیث معرفی می‌کند (نک: علی راد، در امتداد اسطوره و سراب، ص ۲۴۷ - ۲۸۳؛ علی راد، اسطوره بخارا، ص ۲۹۵ - ۳۲۲).

۳۲۱

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

تصویر غلوآمیز عزازی از شخصیت بخاری بر بنیاد برخی از نگاه‌ها استوار است که از جمله آنها کتاب سیره البخاری مبارکفوری است. این کتاب که در فرایند ترجمه آن از اردو به عربی به تحریف در عنوان مبتلا شد (نک: علی راد، نقد کتاب «سیره الامام البخاری»، ص ۴۷۹ - ۵۱۲)، از جمله منابعی است که در نگرش غلوآمیز عزازی به شخصیت بخاری اثرگذار بود.

در امتداد پروژه «اسطوره بخارا» که به نقد پژوهش‌های سلفیان معاصر درباره شخصیت و اندیشه حدیثی بخاری می‌پردازد، کتاب طعون و شبهات الشيعة الأمامية حول صحيح البخاری و الرد عليها اثر دکتر عزازی به مثابه جدیدترین کتاب جریان سلفیه در دفاع از بخاری در فرایند نقد و ارزیابی قرار گرفت. برای نقد روشمند کتاب عزازی ضرورت داشت منابع و مصادر او از جمله کتاب سیره البخاری مبارکفوری ارزیابی شود. برای تحقق این هدف، کتاب سیره البخاری مبارکفوری به دلیل شهرت و اثرگذاری آن بر نگرش عزازی نقد شد. در روند نقد این کتاب روشن شد که مبارکفوری در تصویرپردازی از جایگاه و شخصیت بخاری، دچار غلو و اغراق است و کتاب عزازی در امتداد همین نگرش غلوآمیز مبارکفوری به بخاری قرار دارد.

برای اثبات این ادعا در گام نخست، نمونه‌های برجسته غلو و اغراق درباره بخاری را از کتاب سیره البخاری مبارکفوری شناسایی و بازایی کردیم؛ سپس به هدف نشان دادن گستره غلو در این کتاب، مضامین غلوآمیز آن را در چند گونه کلی چون غلو در تبار بخاری، غلو در مدرسه بخاری، غلو در حلقه علمی، غلو در هراس استادان از بخاری، غلو در حفظ و حافظه بخاری، غلو در فقهت بخاری، غلو در شاگردان بخاری و مشابه اینها طبقه‌بندی نمودیم و هر گونه را در جستاری مستقل بر اساس روش تحلیل انتقادی به نقد سپردیم.

این مقاله به نقد و ارزیابی گونه «غلو در مدرسه بخاری» در کتاب مبارکفوری اختصاص دارد.^۱ دستاورد مقاله در پاسخ به پرسش‌های ذیل کارآمد است:

- الف) انگاره مدرسه بخاری چه میزان از اعتبار تاریخی را داراست؟
 ب) مهم‌ترین آسیب‌های انگاره مدرسه بخاری چیست؟
 ج) اهداف پنهان مبارکفوری از انگاره مدرسه بخاری کدام است؟

با محوریت این پرسش‌ها، همانند این مقاله به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی به دست نیامد؛ از این رو این نوشتار از آغازین نگاه‌ها در نقد کتاب مبارکفوری به شمار می‌آید؛ به این امید که در گشودن باب نقد این کتاب توفیق یافته باشد. مقاله سه بخش اصلی دارد: تقریر انگاره مدرسه بخاری، نقد انگاره مدرسه بخاری، دستاورد.

بخش اول: تقریر انگاره مدرسه چنددرب بخاری

انگاره «مدرسه بخاری» در بخش پایانی کتاب سیره البخاری مبارکفوری آمده است. جستار «الخاتمة: تلامذة امام المحدثین» به معرفی مدرسه بخاری، حلقه علمی بخاری (به اجمال) و شناخت نامه تفصیلی شاگردان بخاری اختصاص دارد. مبارکفوری این جستار را با یک مقدمه کوتاه درباره مدرسه بخاری، حلقه علمی و فراوانی شاگردان بخاری آغاز می‌کند، با معرفی شاگردان بی نظیر بخاری ادامه می‌دهد، به روابط بسیار صمیمی شاگردان با بخاری اشاره می‌کند، شگفتی اعجاب‌انگیز شاگردان از دانش

۱. به توفیق خداوند نقد گونه‌های دیگر غلو در این کتاب در شماره‌های بعدی این نشریه چاپ خواهد شد ان شاء الله.

بی اندازه بخاری را برجسته می‌کند؛ با معرفی تفصیلی یکایک شاگردان بخاری بحث تداوم می‌یابد و در نهایت کتاب پایان می‌پذیرد.

معرفی شاگردان بخاری، بدنه اصلی این جستار را شکل می‌دهد. بخش‌های متعدد این جستار با یادکرد نام کامل شاگردان از همدیگر تفکیک شده است (بنگرید: عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۲، ص ۶۸۵ - ۷۸۹).

مبارکفوری در درآمد بخش خاتمه، بخاری را در امر تدریس به دو ویژگی انحصاری و ممتاز وصف می‌کند: مدرسه چنددرب بخاری، حلقه علمی بخاری.

در نگاه مبارکفوری، بخاری با حلقه تدریس خود توانست مدرسه‌ای بسیار بزرگ، فراتر و متفاوت از مدارس مرسوم مشایخ روزگار خود تأسیس کند؛ همچنین دانشجویان فراوانی از این مدرسه جامع علوم اسلامی فارغ‌التحصیل شدند و هر کدام چون ستارگان در آسمان علم دین درخشیدند. بزرگی و وسعت مدرسه بخاری بسان خانه‌های بزرگی بود که چند درب ورودی داشتند؛ درحالی‌که مدارس عادی بیش از یک درب برای ورود و خروج ندارند.

از هر درب «مدرسه بزرگ بخاری»، نخبگان علوم مختلف برای یادگیری مسائل و نکات دقیق دانش‌های فقه، حدیث، تفسیر قرآن، تاریخ اسلام، رجال و سندشناسی، کلام و عقاید، رد و نقد فرق منحرف و مذاهب باطل به حضور بخاری شرفیاب می‌شدند و خوشه چین خرمن دانش او بودند.

عبارت مبارکفوری در وصف مدرسه چنددرب بخاری چنین است:

«و كان عدد التلاميذ [الامام البخاری] قد يصل في الدروس الى عشرين ألفاً.... فحلقة تدریسه كانت مدرسة جامعة للحدیث والتاریخ و التفسیر و نکات الأسانید و العلل الغامضة و من الممكن أن نشبه مدرسة الامام المحدثین بیت له أبواب عدة و علی کل باب واحد من الافاضل اهل الكمال یقضى حاجات الطالبین» (عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۲، ص ۶۸۸).

تحلیل

۱. مدرسه بخاری در واقع حلقه تدریس او بود؛ این مدرسه از جامعیت ویژه‌ای برخوردار بود و بخاری دروس متنوعی در آن تدریس می‌کرد. او حلقه تدریس بی نظیری داشت؛

زیرا بیش از بیست هزار شاگرد در درس او حضور داشتند و به دروس بخاری در علوم مختلف گوش می سپردند.

۲. مدرسه بخاری در بزرگی و وسعت همانند خانه‌های اعیانی چنددرب بود و برای هر گروه از نخبگان علوم، درب ویژه‌ای اختصاص یافته بود.

۳. از میان شاگردان بخاری، کسانی علاقه ویژه‌ای به بخاری داشتند و از اینکه در زمره شاگردان بخاری بودند، افتخار می کردند. شاگردان بخاری در شگفت بودند که چگونه ممکن است دانشمندی همانند بخاری در اوج دقت و گستردگی دانش وجود داشته باشد؟!

۴. ممکن نیست از تاریخ و شرح حال بخاری سخن گفت و از شور و شعف و شوق این گروه از شاگردان بخاری یاد نکرد (نک: عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۲، ص ۶۸۷ - ۶۸۹).

این مقاله به نقد انگاره «مدرسه بخاری» اختصاص دارد و به اذن خداوند نقد انگاره «حلقه علمی بخاری» در مقاله بعدی خواهد آمد.

بخش دوم: نقد انگاره مدرسه چنددرب بخاری

پیش فرض این نقد آن است که مبارکفوری در عبارت خود به شکل تلویحی و اشاری وجود مدرسه بخاری را قطعی دانسته است. هرچند به هر دلیلی عبارت او به این معنا تصریح ندارد و دچار نوعی کژتابی خواسته یا ناخواسته است، تشبیه مدرسه بخاری به خانه بزرگ با درب‌های متعدد تا حدودی گویای این مهم است که مبارکفوری اراده جدی بر اثبات وجود چنین مدرسه برای بخاری در روند حیات علمی او دارد؛ زیرا بارها از تعابیر تدریس و القای دروس در مقدمه بخش خاتمه استفاده کرده است.

کاربرد واژگانی چون تدریس، دروس و مدرسه جامع از دیدگاه دانش معناشناسی شناختی و نشانه‌شناسی بر این مفهوم دلالت دارد که مبارکفوری در ذهن خود به مفهوم‌پردازی یک مدرسه با ویژگی‌های خاص خود برای بخاری پرداخته است و قصد دارد همان مفهوم را به مخاطب خود القا کند.

بر اساس اصل باهم‌آیی معنایی از یادکرد نام و عنوان یک عالم، فقیه و محدث، مدرسه و شاگردان او نیز در ذهن مخاطب تداعی می‌شود و در طیف و حوزه معنایی او حضور

پیدا می‌کنند؛ به بیان دیگر نمی‌توان از بخاری سخن گفت یا درباره او کتابی نگاشت؛ ولی از مدرسه و شاگردان او سخن نگفت. بنابراین الگوی ذهنی مبارکفوری، دوگانه‌های بخاری - مدرسه، بخاری - دروس و بخاری - شاگردان است که بخش خاتمه کتاب سیره البخاری او تبلور عینی ذهنیت مبارکفوری از این دوگانه‌هاست؛ همان‌طور که در بخش‌های پیشین نیز از الگوهای دیگر چون بخاری - فقهت، بخاری - الصحيح و... در تصویرپردازی از شخصیت بخاری بهره‌مند است. مبتنی بر این پیش‌فرض معناشناختی از عبارت مبارکفوری ادعای او درباره مدرسه بخاری با ابهام‌ها، ملاحظات، مناقشات و چالش‌های ذیل مواجه است که برآیند مجموعه آنها نفی اعتبار و اصالت از این درستی این ادعاست:

یک: از ابهام در عبارت و ابهام در معنا

عبارت مبارکفوری در تفکیک نکردن مدرسه بخاری از حلقه علمی او دارای ابهام است و در سویه‌های ذیل ابهام دارد:

۳۲۵

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

الف) این همانی مدرسه با حلقه علمی

ظاهر مفاد جمله مبارکفوری چنین تداعی می‌کند که حلقه بخاری همان مدرسه او و مدرسه بخاری همان حلقه او بود؛ این دو اصطلاح مؤلفه‌های معنایی و معانی کاربردی ویژه خود را دارند و رابطه معنایی ترادف میان آنها برقرار نیست که بتوان جانشین همدیگر به کار به کار برد.

ب) ابهام در دلالت تاریخی

عبارت مبارکفوری به دلیل ابهام در پاسخ به این پرسش‌ها ناکام است:

- آیا مدرسه بزرگ بخاری، واقعیت تاریخی داشت؟

- چرا مبارکفوری مستندات تاریخی مدرسه بخاری را ارائه نمی‌کند؟

- چرا مبارکفوری همانند دیگر تاریخ‌نگاران با موضوع مدرسه بخاری به مثابه یک پدیده با اوصاف تاریخی مشخص چون زمان و مکان تأسیس، تحولات و تطورات آن در روند تاریخ برخورد نکرده است؟

ج) ابهام در پیش‌داوری

چرا مبارکفوری قبل از تحقیق و ارائه مستندات تاریخی درباره تعدد درب‌های ورودی مدرسه بخاری، پیش‌داوری و ارزش‌گذاری نموده است؟

د) ابهام در چرایی روی آوردن به استعاره

چرا مبارکفوری از رویکرد مورخانه در توصیف و تحلیل این پدیده به رهیافت ادیبانه و شاعرانه روی آورده است؟ چرا استعاره و نماد را به جای اسناد و شواهد تاریخی نشانده است؟

پاسخ این پرسش‌ها را باید در چند و چون تصویر بخاری در ذهن مبارکفوری جستجو کرد. ابعاد شخصیت بخاری در سیره البخاری، ساخته و پرداخته نگرش غلوآمیز و اغراق‌آلود مبارکفوری است؛ به گونه‌ای که غلو و اغراق، ذهن و قلم او را از آغاز نگارش این کتاب اسیر خود کرده است. مدرسه بخاری از جمله جلوه‌های این اسارت است. ابهام و استعاره ابزاری در دستان مبارکفوری بود تا واقعیت تاریخی را در پس استعاره و مجاز پنهان نگه دارد و تاریخ را به افق اکنون و رنگ آرزوهای خود بازسازی کند.

مبارکفوری در آغاز جلد اول کتاب سیره البخاری، شخصیت بخاری را چنان فرازمند می‌ستاید که بی‌نیاز از توصیف او و همگنان اوست؛ همچنین تألیف کتابی درباره شخصیت بخاری را که گویای فرزاندگی و جامعیت او در علوم اسلامی باشد، بسیار دشوار و نزدیک به محال می‌داند و اندک بودن دانش خود در نگارش شرح حال بخاری را چنین بیان می‌کند:

بارها به بضاعت اندک و دانش ناچیز خودم در انجام این کار بزرگ اعتراف کردم زیرا همانند من، شایسته چنین عملی نیست آن‌گونه که شاعر فارسی‌زبان گفته است: «آسمان بار امانت نکشید/ قرعه فال به نام من دیوانه زدند». این سخن بی‌نیاز از هرگونه بیانی است که تألیف شرح حال شخصیتی که قدرت اجتهاد و تبحر او در حدیث در تمام جهان مشهور است، ضرب‌المثل در صداقت و دیانت است، در اوج رتبه اجتهاد فقهی و تبحر در حدیث قرار دارد، دارنده حافظه‌ای شگفت‌انگیز و دقت نظر بی‌مانندی در استنباط نکات از احادیث است، کتابش بعد از قرآن صحیح‌ترین کتاب است و بیش از دو بیست و بیست میلیون نفر انسان به کتابش عمل می‌کنند، به خردی عظیم، قلب بسیار بزرگ، دیدگاهی نافذ، آگاهی گسترده و نظری سدید نیازمند است؛

ولی حال من مصداق این جمله فارسی است: «من خود آنم که می دانم» و این ضرب‌المثل که گفته‌اند «ایاز قدر خود بشناس» (عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۱، ص ۴۵ - ۴۶).

این اعتراف گویای تصویر ذهنی مبارکفوری از بخاری است؛ شخصیتی در فراز که وصف او برای همانند مبارکفوری چون راه‌رفتن نابینا در تاریکی شب و چشم‌دوختن بینا بر نور خورشید در میان آسمان هنگام ظهر تابستان داغ است؛ چیزی جز از هاله نور نبیند و هرچه تلاش کند، ره به جایی نبرد.

مبارکفوری ادعا می‌کند کتاب سیره البخاری او همانند زندگی ساده و بی‌پیرایه بخاری، آسان، گویا و پیراسته از هرگونه تصنع و تکلف ادبی رایج در نگاه‌هاست. او تأکید می‌کند کتاب شرح حال بخاری باید هم‌سان و هم‌رنگ با زندگی بسیار ساده و بی‌آلایش بخاری باشد و از هرگونه دشواری، غلو و اغراق رایج در نوشته‌های ادبی پیراسته باشد؛ به همین دلیل کتاب سیره البخاری او مصداق روشن این سبک در تألیف است!

۳۲۷

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

مبارکفوری سبک ادبی در تألیفات تاریخی را نادرست می‌خواند؛ زیرا بر اساس این سبک، اغراق و غلو در بساختن قله فرازمنند از دانه کوچک و برافراشتن کوهی بزرگ از حبه خردل، فضیلت و کمال در فن تألیف است؛ ولی کاربرد این سبک برای تاریخ‌نگار که به دنبال گزارش واقعیت تاریخی و بازنمایی حقیقت در تاریخ است، به هیچ وجه و در هیچ حالتی روا نیست. مورخ باید تاریخ و سیره شخصیت‌ها را آن‌سان که بود، بدون هیچ پیرایه و افزوده‌ای روایت کند و کتاب سیره البخاری خودش را چنین روایت تاریخی از تاریخ و سیره بخاری معرفی می‌کند!

مبارکفوری برای تقریب این مطلب به ذهن خواننده به این بیت شعر از شاعری اردوزبان استشهاد می‌جوید که مضمون آن نفی تکلف از حسن ذات و جمال واقعی محبوب است:

تکلف سی بری هی حسن ذاتی قبائی کل مین کل بوتاکهان هی^۱
(عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۱، ص ۴۵).

۱. ترجمه مضمون این بیت به زبان فارسی چنین است: زیبایی اصیل از تصنع مصون است * در روپوش گل، به گل‌آرایی نیازی نیست.

مقصود مبارکفوری از استشهاد به این شعر، تأکید بر این مهم است که شخصیت، سیره و سیره بخاری چنان زیبا و در حُسن جمال و کمال است که نیازی به افزودن پیرایه‌ها و افزوده‌ها بر آن نیست؛ چنان‌که در توصیف گُل به تکلف در بیان و روی آوردن به تعابیر تصنعی نیازی نیست و نشاید که زیبایی گُل را با چیز دیگری توصیف کرد؛ زیرا گُل نماد زیبایی است و لطیف‌تر و زیباتر از آن نیست.

مبارکفوری به درستی رسالت خود در کتابش سیره الامام البخاری را روایت تاریخی از سیره و شخصیت بخاری معرفی می‌کند؛ زیرا افزون بر نکته پیش‌گفته در مقدمه کتابش، در عنوان کتاب نیز تصریح می‌کند کتابش در سیره پژوهی بخاری است. نیک می‌دانیم که سیره‌نگاری از جمله شاخه‌های تاریخ پژوهی است و هدف آن ترسیم اصول و سبک حیات علمی، اجتماعی، سیاسی یا اخلاقی مشاهیر و شخصیت‌های برجسته است.

منطق پژوهش در سیره پژوهی از اصول و قواعد عمومی تاریخ پژوهی پیروی می‌کند؛ التزام به توصیف متون و نگره‌ها، اجتناب از اغراق و غلو، رعایت اصل بی‌طرفی، استناد به منابع معتبر، اجتناب از ارزش‌گذاری و پیش‌داوری، ارائه تصویر جامع از شخصیت، اجتناب از سانسور، تحریف و دفاع از شخصیت و ... از جمله بایسته‌های سیره پژوهی است. مطالعه کتاب مبارکفوری نشان می‌دهد او در موضوعی از روایت تاریخی و سیره‌نگاری بخاری فاصله گرفته و نقش مورخ آزاد و سیره‌نگار بی‌طرف با نقش مدافع و متعصب در کتاب او در هم آمیخته است.

تلاش مصرّانه و بسیار طولانی مبارکفوری در تصویر چهره بخاری به مثابه فقیه تراز و نامدار، نمونه روشن خروج مبارکفوری از روایت تاریخی و سیره‌نگاری و روی آوردن او به جدل و ایدئولوژی در مواجهه با تاریخ است (بنگرید: عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۲، الباب التاسع: فقه البخاری، ص ۶۰۵ - ۶۸۳) تا در خیال و اندیشه خود اجتهاد بخاری را سرآمد فقیهان و ناب‌ترین استنباط‌کننده از قرآن و سنت نشان دهد!

بخش زیادی از آنچه مبارکفوری در جستار فقه بخاری قلم‌فرسایی کرده است، پیوندی با سیره‌نگاری بخاری ندارد؛ زیرا بیشتر مطالب آن بازنویسی تاریخ فقه اهل رأی و اهل حدیث و شیوه‌های استنباط فقهی ایشان است؛ همچنین آنچه از فقاهت و اجتهاد بخاری نوشته است، غرض او از تألیف این جستار را تأمین نمی‌کند؛ زیرا نمونه‌های

ارائه شده‌ او از اجتهاد بخاری، استنباطی بسیط و ساده از ظاهر نصوص دینی است که با اندک درنگ برای هر آشنای با زبان و ادب عربی حاصل شدنی است؛ از این رو مبارکفوری با این نمونه‌ها نمی‌تواند چنان مقام فرازمندی برای بخاری را در فقاہت و اجتهاد فقهی اثبات کند. اگر شاخص فرازمندی در فقه چنین برداشت‌های ساده و سطحی از ظهور نصوص دینی باشد، باید شمار زیادی را فقیه تراز نامید؛ زیرا این‌گونه برداشت‌ها و استنباط‌ها به وفور در دیگر کتاب‌های فقهی و حدیثی روزگار بخاری و پیش از او وجود دارد و شاید دقیق‌تر از این فقیهان، ادیبان باشند که به ژرفای معنا در لایه‌ها و سویه‌های نصوص آگاه‌تر از دیگران هستند.

خواننده جستار «فقه بخاری» آشکارا درمی‌یابد که مبارکفوری پیش از این تألیف، پیش‌فرض «بخاری فقیه تراز» را اصلی مسلم دانسته است و در کتاب سیره البخاری می‌کوشد تا به هر ترتیبی که ممکن است درستی این پیش‌فرض را به خواننده کتاب خود القا کند؛ درحالی‌که چنین رویکردی با منطق سیره‌نگاری در تضاد است و دخالت دادن پیش‌فرض‌های مذهبی و فرقه‌ای، سیره‌پژوهی را از اصالت و خلوص آن استحاله نموده و به جدل‌نامه مبدل می‌کند؛ بنابراین کتاب سیره رنگ اثری جدلی و کلامی به خود می‌گیرد و از سیاق و روایت تاریخی جدا می‌افتد؛ پس سخن مبارکفوری در مقدمه و ادعای او در نام کتابش تا عمل او در متن کتاب فاصله عمیقی وجود دارد.

جستار «مدرسه و حلقه بخاری» نیز همانند جستار «فقه بخاری» آمیخته به ادعاهای واهی و غیرتاریخی است و پرده از این حقیقت برمی‌دارد که چرا مبارکفوری به جای رعایت اصول و بایسته‌های تاریخ‌نگاری و سیره‌نویسی، به رویکرد ادبی افراطی و غلوآمیز روی آورده است؛ زیرا دست او از تاریخ کوتاه است و خرما بر نخیل!

اصل مدعای مبارکفوری در تأکید بر رسالت تاریخ‌نگار در گزارش واقعیت تاریخی و اجتناب از اغراق و غلو در روایت درست است؛ این اصل از جمله اصول تاریخ‌نگاری اصیل است و از شاخص‌های جداکننده تاریخ‌نگاری علمی از تاریخ‌نگاری وابسته به جریان زر و زور و تزویر است؛ ولی سخن در التزام عملی به این اصل مهم است!

پرسش این است که مبارکفوری به چه میزان به مفاد این اصل مهم در تصویرپردازی از شخصیت بخاری در کتاب سیره البخاری عمل کرده است؟ تصویر شخصیت بخاری

در این کتاب به چه میزان از اغراق و غلو پیراسته است و با واقعیت تاریخی و حقیقت اصیل شخصیت بخاری انطباق دارد؟ موازین علمی مبارکفوری در سنجش روایی و درستی تصویر خود از بخاری کدام است؟ عملکرد مبارکفوری در نگارش شرح حال بخاری به چه میزان با الگوی سیره علمی انطباق دارد؟

نمونه آشکار غلو و اغراق، خروج از اصول تاریخ‌نگاری و روی آوردن به سبک ادبی، ادعای مدرسه نمادین چنددرب برای بخاری است که جز در خیال شاعران و ذهن ادیبانه مبارکفوری جایگاهی برای آن در تاریخ نمی‌توان یافت.

دو: ناروایی استعاره و مجاز در تاریخ‌نگاری

کاربرد استعاره، تشبیه و ایهام در کتاب‌های سیره و تاریخ روا نیست و یک اثر تاریخی بایستی پیراسته از فنون و صنایع بلاغی باشد؛ زیرا کاربرد آنها به اختلاف و کژتابی متون تاریخی می‌انجامد، درک و فهم مقصود تاریخ‌نگار را دشوار می‌کند، اصالت و اعتبار تحلیل و داوری تاریخی را مخدوش می‌سازد، نفوذ اغراق و غلو در تاریخ را تسهیل می‌کند، تاریخ را از واقع‌نمایی به سوی اسطوره‌سازی سوق می‌دهد، به انقلاب و وارونگی در روایت تاریخی و ظهور تناقضات در واقعیت‌های تاریخی می‌انجامد. اهمیت و لزوم رعایت این اصل زمانی دوچندان می‌شود که تاریخ‌نگار در مقام روایت و تحلیل واقعه مهمی از حیات و اندیشه یک شخصیت باشد؛ واقعه‌ای چون مدرسه بخاری که با جایگاه اجتماعی و تراز علمی بخاری در گفتمان اهل حدیث اهمیت زیادی دارد و نفی و اثبات وجود چنین مدرسه‌ای می‌تواند مسیر سیره‌نگاری بخاری را دگرگون کند.

مبارکفوری نباید در چنین موضوع مهمی از حیات بخاری، به استعاره و مجاز روی می‌آورد و اگر به هر دلیلی ناگزیر از آن بود، باید به اصول آن التزام داشت. استعاره مبارکفوری با مؤلفه‌های استعاره ادبی نیز انطباق ندارد؛ زیرا الگوی ذهنی او از حلقه علمی با مصداق تاریخی حلقات مشاهیر علوم اسلامی تفاوت دارد و شرط تشابه میان معنای حقیقی و مجازی از اصول استعاره ادبی است که در استعاره مبارکفوری از مدرسه و حلقه علمی وجود ندارد.

مبارکفوری از واژگان حلقه و مدرسه در عبارت استعاری خود معنایی را اراده می‌کند که با معنای اصطلاحی و حقیقی این دو در تاریخ علم مسلمین پیوندی ندارد. او با مجازگرایی

افراطی، مدرسه بخاری را از لحاظ حدود جغرافیایی چنان گسترده و بزرگ تصویر کرده است که به خانه‌های اعیانی بزرگان و پادشاهان مانند است که درب‌های متعددی برای ورود و خروج داشتند؛ درحالی‌که قصر پادشاهان نیز از چنین تعدد و تکثری در درب‌ها برخوردار نبودند و مدارس بزرگ جهان اسلام نیز بیش از دو یا سه درب نداشتند.

در معنای استعاره‌ی مبارکفوری از مدرسه بخاری، این مدرسه چنان تنوعی در ارائه دروس دارا بود که در نوع خود شگفت‌انگیز بود؛ زیرا فقط یک استاد به شکل موازی و هم‌زمان (که محال است) یا به شکل متوالی و نامتوازن به دانش‌پژوهان بسیار فراوان آن تدریس می‌کرد یا اینکه در هر یک از حلقات آن شاگردان برجسته استاد به نمایندگی از وی، آثار و افکار او را تدریس می‌کردند و استاد بر روند تدریس ایشان نظارت علمی داشت. چنین تصویری از این مدرسه و استاد آن در تاریخ علم وجود ندارد، بلکه فقط به مدد استعاره شاعرانه است که می‌توان آن را در ذهن خیال‌انگیز شاعر تصویر کرد. چنین مدرسه‌ای در واقعیت تاریخی نه به واقعیت پیوسته است و نه در منابع تاریخی برای بخاری ادعا شده است!

۳۳۱

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

هرچند استعاره و مجاز می‌تواند در نمایاندن برخی از ناگفته‌ها و ابعاد پنهان کارآمد باشد، نباید به انقلاب واقعیت و وارونگی تاریخ بینجامد؛ ولی استعاره مبارکفوری از مدرسه چنددرب بخاری به این آسیب اغراق و غلو دچار است.

حلقه‌های علمی معاصر و پیش از روزگار بخاری بر مدار و محور استاد تشکیل می‌شدند، دارای چند درب ورودی نبودند، هیچ درب مشخص و معینی برای آنها وجود نداشت و غالباً در مساجد جامع و بزرگ تشکیل می‌شدند و مدارس علمی ساختاری متمایز از حلقات علمی داشتند؛ بنابراین عطف یا ادغام حلقه در مدرسه با تاریخ حلقات علمی و پیشینه تأسیس مدارس علمی در تاریخ و فرهنگ مسلمانان ناسازگار است (بنگرید: ادامه همین مقاله).

سه: از ایده غایب تا نبود شواهد کافی

مبارکفوری آهنگ آن دارد که حلقه علمی بخاری را به مثابه یک مدرسه بزرگ، جامع علوم منقول و معقول برای خواننده ترسیم کند و بخاری را در کسوت مدرّسان نامدار تاریخ علم مسلمین معرفی نماید؛ ولی اصل ادعای او در مصادر تاریخی قابل‌بازیابی نیست و شواهد و

مستندات تاریخی کافی برای اثبات آن دستیاب نشد؛ از این رو گفتار او بیش از اینکه بیان‌کننده واقعیت تاریخی باشد، گویای آرزوی تحقق نیافته وی در گذشته و تاریخ است.

او با ادعای مدرسه و حلقه بخاری، به بازسازی تاریخ بر اساس آرزوهای بربادرفته سلفیان معاصر می‌پردازد. ایده او در تاریخ حضور ندارد و غایب است و در تاریخ رخ نداده است. این رهیافت از سویه‌های غلوگرایی مذهبی در تاریخ‌نگاری است که در متن تاریخ تصرف می‌نماید و غایب را به مثابه پدیدار تاریخی روایت می‌کند و از گونه وضع و جعل در تاریخ‌نگاری است.

اگر در واقعیت تاریخی چنین بود که در یکی از شهرهایی همانند بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه، بخارا، نیشابور، ری، سمرقند، نیشابور و مصر که بخاری در نیمه اول قرن سوم هجری در آنها به منظور دانش‌اندوزی برای مدتی کوتاه یا بلند سکونت کرد، حلقه علمی اختصاصی در مدرسه‌ای بزرگ با چند درب ورودی یا در مدرسه‌ای کوچک با یک درب ورودی داشت، همه روزه در زمانی مشخص و معین از روز یا شب در آن مدرسه برای انبوهی از دانش‌پژوهان به تدریس علوم اسلامی اشتغال داشت، از دید مورخان این انتظار کاملاً معقول و منطقی است که شرح حال حلقه علمی بخاری در این مدرسه از دید تاریخ‌نگاران محلی این شهرها و شرح حال نویسان بخاری مغفول و مخفی نماند؛ زیرا با توجه به پیش‌فرض شهرت بخاری در انگاره اسطوره بخارا، بخاری شخصیتی مهم و اثرگذار در حدیث بود؛ بنابراین برای تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان انگیزه کافی برای روایت چندوچون حضور او در این شهرها وجود داشت و حتی اجتناب‌ناپذیر بود.

فراموشی یا حذف یادکرد حضور علمی بخاری در مدرسه‌ای از این شهرها از سوی تاریخ‌نگاران محلی، از جامعیت و اعتبار کتاب‌های آنان به شدت می‌کاست و جایگاه تاریخ‌نگاری ایشان را تضعیف می‌کند و زمینه نقد و نظر جدی را در کتاب‌های جامع تاریخی فراهم می‌نمود. پذیرفتنی نیست که نام و آوازه حلقه علمی و مدرسه بخاری از دید همه تاریخ‌نگاران مخفی مانده باشد و همه شاگردان بخاری در یادآوری خاطرات و تجربه‌های زیسته خود از دوران حضور در مدرسه بخاری به فراموشی جبری و قهری مبتلا شده باشند یا همگی هم‌نوا با تاریخ‌نگاران محلی تبانی کرده باشند که اصل وجود تاریخی این مدرسه و وقایع اتفاقیه آن را کتمان کنند!

چگونه ممکن است شاگردان بخاری یاد و خاطره چنین مدرسه‌ای را فراموش کرده باشند و با تاریخ‌نگاران چنین تبنانی را انجام داده باشند؟ مبارکفوری در مقدمه بخش خاتمه از کتاب سیره البخاری، رابطه شاگردان بخاری با او را چنان صمیمی و وصف می‌کند که پذیرش چنین گمان و احتمالی را از اساس منتفی می‌سازد؛ بنابراین چگونه این شاگردان که از علم سرشار بخاری شگفت‌زده بودند، فراموش کردند این علم را کجا و چگونه از بخاری فرا گرفته‌اند؟

چنین نیست که اگر طرفداران بخاری در جایی از شهرهای مهم قرن سوم هجری محفل و مکانی برای حضور علمی و تدریس مستمر او برپا کرده بودند، ثبت و روایت این واقعه از نگاه بانیان، واقفان تا مدیران و حامیان آن مغفول مانده باشد. آیا این واقعه از چنان اهمیتی برخوردار نبود که در اسناد تاریخی و فرهنگی خاندان خود به آن اشاره نکرده باشند و به حفظ و صیانت این اسناد آن در تاریخ اهتمام نورزیده باشند تا ردپای آن در تاریخ گم نشود! روشن است که زمینه لازم برای تفاخر برای اهتمام به این واقعه فراهم بود و اصل قصه از چنان اهمیتی برخوردار بود که اگر واقعیت داشت، حتی با افزودن شاخ و برگ بر آن به امتداد روایت آن در تاریخ یاری می‌رساندند.

۳۳۳

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

اگر مدرسه، کرسی و حلقه شاگردان بخاری در اسناد تاریخی حتی ضعیف نیز گزارش شده بود، سیره‌نویسان بخاری از قرن هشتم هجری تا کنون جستاری ویژه به آن اختصاص می‌دادند و به شرح و بسط آن می‌پرداختند؛ درحالی‌که نویسندگان کتاب‌های شرح حال بخاری، چنین مدرسه‌ای را برای بخاری ادعا نکرده‌اند. بنابراین چنین نیست که این واقعه مهم در تاریخ‌نگاری بخاری، از دید همه این اشخاص از شاگردان بخاری تا تاریخ‌نگاران محلی، از بانیان تا حامیان مالی مدرسه و مؤلفان کتاب‌های جغرافیای تاریخ شهرها مغفول مانده باشد یا همگی بر محو و عدم نقل این واقعه مهم در تاریخ تبنانی و اجماع کرده باشند!

چهار: مسکوت در منابع تاریخ‌نگاری محلی

نبود شواهد تاریخی و مسکوت معنادار منابع تاریخ‌نگاری محلی، سیره‌نویسان، گزارش‌های شاگردان بخاری در اشاره به وجود اصل چنین مدرسه‌ای، دلیلی است بر اینکه برخلاف ادعای مبارکفوری، بخاری اساساً چنین حلقه علمی و مدرسه‌ای نداشت. «برهان سکوت تاریخی (لوکان لبان/ لشاع)» در نفی وجود تاریخی مدرسه

بخاری بسیار کارآمد است و بر اساس معیارهای نقد تاریخی، اعتبار استدلال به آن در این مسئله موجه و مقبول است.

بر اساس برهان سکوت اگر انگاره حلقه و مدرسه بخاری واقعیت تاریخی داشت، باید نشان، خبر و اثری از آن در منابع تاریخی باقی می ماند؛ از این رو حال که چنین نیست و از اصل و اساس چنین چیزی وجود نداشت، رهیافت نفی وجود تاریخی این مدرسه از کفایت و اقناع علمی لازم برخوردار است تا زمانی که خلاف آن اثبات شود و تاکنون خلاف آن بر اساس شواهد تاریخی معتبر اثبات نشده است.

ممکن است در رد یا تضعیف استدلال به برهان سکوت در نفی وجود تاریخی حلقه علمی و مدرسه بخاری چنین گفته شود که استدلال به برهان سکوت از مغالطات است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که مدرسه بخاری وجود تاریخی داشت، ولی اسناد و مدارک تاریخی آن بر اثر علل یا حوادثی از بین رفت و به منابع تاریخی قرن چهارم انتقال نیافت یا جریان مخالفان و منتقدان اهل حدیث به ویژه بخاری همه آن اسناد و مدارک تاریخی را از بین بردند؛ از این رو نباید وجود آن را انکار کرد، زیرا نبود سند تاریخی درباره این مدرسه به معنای عدم یا نفی وجود تاریخی آن نیست.

در پاسخ به این اشکال و رد این احتمال کافی است به این نکته توجه نشان داد که تاریخ نگاران به کوچک ترین حوادث زندگی علمی و شخصی بخاری در بیش از پنج دهه پرداخته اند، از یادکرد جزئیات زندگی خصوصی بخاری فروگذار نبودند، از خرید کنیز، چند و چون غذا خوردن، بیماری، حمام رفتن، نماز شب، نیش زدن زنبور هنگام نماز، زهد، خانه ساختن، تیراندازی، دعاها و نفرین ها، چگونگی مرگ، برکات قبر بخاری، روایت ها و داستان هایی نقل کرده اند که اهمیت آنها در مقایسه با اهمیت توجه به جزئیات کرسی و حلقه علمی بخاری در مدارس او ناچیز است. برخی از حوادث چون خرید کنیز یا نیش زدن زنبور هنگام نماز بیش از یک مرتبه در زندگی بخاری اتفاق نیفتاد؛ ولی شواهد و مدارک تاریخی آنها از دید شاگردان و معاصران بخاری مغفول نماند و مستندات و اخبار آنها به مصادر تاریخی راه یافت؛ به طوری که ابن حجر عسقلانی در دو کتاب مقدمه فتح الباری و تغلیق التعلیق و ذهبی در آثار رجالی و تاریخی خود با استناد به کتاب شمائل البخاری ابوجعفر و زاق به ذکر جزئیات این داستان ها پرداخته اند.

محمد بن ابی حاتم معروف به ابوجعفر وّزّاق از جمله اشخاص بسیار نزدیک به بخاری بود؛ او کتابدار، ناسخ و وّزّاق ویژه کتاب‌های بخاری و همچنین از ملازمان بخاری در سفر و حضر او پس از بازگشت از بغداد بود. لقب نحوی نشان‌دهنده شهرت و تخصص او در ادب عرب است. گزارش‌های متعددی از وی درباره دوران تألیف آثار بخاری در منابع تاریخ، تراجم و رجال وجود دارد. ابوجعفر از دوران کودکی تا مرگ بخاری با او همراه بود و مهم‌ترین وظیفه او کتابت و استنساخ بود. او بر اساس املاهای بخاری، احادیث را کتابت می‌نمود، در قالب ساختار کتاب تنظیم می‌کرد و از روی آن نیز استنساخ می‌نمود؛ بنابراین به دلیل کتابت و استنساخ نگاهشته‌های حدیثی بخاری، به «وراق البخاری» نیز شهرت یافت. ابن حجر در بیان رابطه او با بخاری چنین می‌نویسد: «وَأَبُو جَعْفَرٍ كَانَ يُوْرِقُ لِلْبَخَارِيِّ أَنْ يَنْسَخَ لَهُ وَكَانَ مِنَ الْمَلَاذِمِينَ لَهُ وَالْعَارِفِينَ بِهِ وَالْمَكْتَرِينَ عَنْهُ» (ابن حجر، فتح الباری، ج ۹، ص ۵۴).

کتاب شمائل البخاری یا مناقب البخاری تألیف ابوجعفر وّزّاق است. موضوع این کتاب، شرح حال محمد بن اسماعیل بخاری است و حجم بزرگی در حد دو کراسه داشت. عمده گزارش‌های تاریخی از جزئیات سفرهای حدیثی بخاری از او نقل شده است. خطیب بغدادی و ذهبی از این اثر در نگارش شرح حال بخاری فراوان بهره جسته‌اند. این کتاب نقش بسیار مهم و پررنگی در تصویرپردازی از شخصیت بخاری در کتاب‌های شرح حال‌نگاری بخاری گذاشت. کتاب الشمائل البخاری به تازگی بر اساس روایات کتاب تاریخ بغداد خطیب بغدادی و آثار شمس‌الدین ذهبی بازیابی و منتشر شده است (بنگرید: بخاری نحوی وّزّاق، ابوجعفر، شمائل البخاری).

حال چگونه ممکن است تدریس روزمره بخاری در حلقات علمی او در فرادید چندصد نفر از شاگردان و مردمان عادی برگزار بشود؛ ولی اخبار آن به مصادر تاریخی راه نیافته باشد! مخالفان بخاری از جریان‌های عقل‌گرا، رأی‌گرا، حدیث‌ستیز و ... چگونه توانستند تاریخ شفاهی حضور بخاری در این شهرها را از حافظه‌ها و سینه‌ها و خاطرات مردمان این شهرها حذف کنند؟

چرا پس از افول قدرت مخالفان بخاری، طرفداران او دوباره به ثبت و روایت شواهد تاریخی مدرسه بخاری اهتمام نورزیدند؟ چرا سانسور مخالفان از سوی طرفداران بخاری

به عنوان یک اقدام غیراخلاقی در منابع تاریخی بازتاب نیافت؟ چرا ابن حجر عسقلانی که عمر خود را وقف احیای شخصیت بخاری و شرح کتاب الجامع الصحیح او نمود، به این تحریف بزرگ در تاریخ بخاری آگاهی نیافت؟

چگونه ممکن است مخالفان بخاری از میان اسناد و مدارک تاریخی زندگانی بخاری، فقط اسناد مدرسه و حلقه علمی بخاری را حذف کردند و بخش‌های دیگر را وانهادند؟ فارغ از امکان چنین چیزی، انگیزه ایشان از حذف این اسناد چه بود؟ آیا ایشان احتمال دادند این تحریف تاریخ به سود بخاری و ضرر ایشان بینجامد؟

این گمانه‌ها ذهنی و انتزاعی هستند و با رویه‌های شناخته شده در دانش تاریخ و نیز با سبک و رویکرد مورخان مسلمان ناسازگارند و با اصول و روش استناد در تاریخ تعارض دارند؛ بنابراین در توصیف، تحلیل و داوری تاریخی ارزش علمی ندارند.

پنج: تناقض با سیر علمی بخاری از بخارا تا بخارا

انگاره مدرسه بخاری با فرایند دانش‌اندوزی بخاری از بخارا تا بخارا ناسازگار است.^۱ در یک نگاه گذرا و اجمالی، حیات علمی بخاری به سه دوره متمایز از همدیگر تقسیم پذیر است:

دوره اول: تولد و دانش‌اندوزی در بخارا و نیشابور (۱۹۴ - ۲۱۰ ق)؛

دوره دوم: سفر علمی به حجاز، عراق، مصر و ... (۲۱۰ - ۲۵۰ ق)؛

دوره سوم: بازگشت به بخارا و مرگ در حوالی سمرقند (۲۵۰ - ۲۵۶ ق).

بخاری در دوره نخست حلقه و مدرسه علمی در بخارا و نیشابور نداشت؛ زیرا به تحصیل مقدمات علمی اشتغال داشت. او در دوره دوم از حیات علمی خود که اهمیت زیادی در کارنامه علمی بخاری داشت و بیش از چهار دهه به طول انجامید، پیوسته در

۱. کتاب تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی (۴۶۳ ق) کهن‌ترین منبع تاریخی موجود و شناخته شده است که با رویکرد تاریخ‌نگاری محلی بیشترین حجم - نزدیک به سی صفحه - از اخبار مربوط به بخاری را در الگوی شرح حال‌نگاری قرن پنجم گزارش کرده است (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵ - ۳۴). شرح حال بخاری در کتاب خطیب بغدادی، دست‌مایه تاریخ‌نگاران و تراجم‌نویسان اهل سنت در سده‌های هفتم و هشتم هجری چون ابن حجر، مزی، ذهبی و... قرار گرفت و بدین سان در منابع متأخر و معاصر امتداد یافت.

حال رفت و آمد و حضور در حلقه های علمی مشایخ حدیث بخارا، مکه، مدینه، بصره، کوفه، بغداد، مصر، شام، یمن و ... بود تا آرزوی خود در گردآوری احادیث مسند صحیح را برآورده سازد. بخاری در این دوره شبانه روز به فراگیری، کتابت، گردآوری و تصنیف حدیث اشتغال داشت؛ بنابراین فرصت کافی نداشت که مستمر و مداوم در یک شهر سکنا گزیند، مدرسه ای را تأسیس کند و به تدریس علوم اسلامی همت گمارد.

تدریس به لوازم ویژه خود نیازمند بود که برای بخاری تمهید آنها در اولویت نبود و اهمیتی نداشت، بلکه آنچه برای بخاری اهمیت داشت، گردآوری احادیثی بود که از نگاه او از اعتبار لازم در تراز حدیث صحیح قرار داشتند؛ دستیابی به چنین احادیثی افزون بر نیاز به تتبع گسترده و اعتبارسنجی دقیق، بسیار زمان سوز و طاقت فرسا و دیربازده بود؛ از این رو تأسیس مدرسه و اشتغال به تدریس او را از این هدف خود بسیار دور می کرد.

در دوره دوم از حیات علمی بخاری، مشاهیر نامداری از محدثان و نقادان حدیث در شهرهای مختلف کرسی تدریس حدیث داشتند و اقبال حدیث پژوهان به ایشان معطوف بود. شهرت و استادی اینان چنان سیطره و هیمنه ای داشت که برای حدیث پژوهان جوانی چون بخاری که در مسیر آموزش و پژوهش حدیث قرار داشتند و تا رسیدن به رتبه استادی هنوز فاصله داشتند، زمینه لازم برای تدریس وجود نداشت. همچنین تدریس و راه اندازی کرسی علمی در یک مدرسه به تبحر و فرازمندی ویژه ای در علوم حدیث نیاز داشت که بخاری هنوز بدان دست نیافته بود. او در مسیر فراگیری حدیث و تکمیل پروژه حدیثی خود از استادان نامدار حدیث بود، رویه های رایج در فرهنگ و گفتمان علمی نیز به او این اجازه را نمی داد که بدون احراز رتبه استادی بتواند کرسی علمی در یک مدرسه حدیثی دایر کند.

از سوی دیگر تدریس در مدرسه مستلزم سکونت مداوم و حضور پیوسته بخاری در یکی از شهرهای عراق یا بیرون از آن در حجاز و مصر و شام بود تا کرسی تدریس و حلقه شاگردان او تثبیت شود. این مهم با سفرهای علمی متعدد و طولانی بخاری به شهرهای مختلف جهان اسلام جمع شدنی نبود؛ بنابراین فرضیه کرسی تدریس بخاری در عراق در دوره دوم از حیات علمی او منتفی است.

به همین سان فرضیه تدریس و انگاره مدرسه بخاری در دوره سوم از حیات علمی او نیز اثبات ناپذیر است؛ زیرا این دوره پنج ساله، دوران آوارگی و پریشانی بخاری است که در

پی طرد وی از سوی گفتمان حدیثی خراسان و ماوراءالنهر بدان گرفتار شد. نویسندگان شرح حال بخاری اذعان دارند او به دلیل اندیشه‌های شاذ و مخالف دیدگاه‌های اهل حدیث خراسان و ماوراءالنهر توفیق آن نیافت که در مراکز علمی و دینی این سرزمین پهناور رحل اقامت افکند و فرصت آن نیافت که جایگاه خود را نزد دانش پژوهان تثبیت کند، بلکه با طرد و اخراج از سوی بزرگان فقه و حدیث این دیار چون ابوحفص کبیر در بخارا و ذهلی در نیشابور مواجه شد؛ بنابراین در غربت و تنهایی در روستایی دورافتاده و در نزدیکی مرزهای ماوراءالنهر از دنیا رفت؛ از این رو به طور طبیعی بخاری نمی‌تواند در این مقطع تاریخی از حیات علمی خود نیز کرسی تدریس در یک مدرسه را دایر کند.

در روزگار بخاری از مؤلف جامع‌نگار حدیث تا مدرّس در حلقه‌های علمی که غالباً به ترویج اندیشه‌های مشایخ نامدار خود اشتغال داشتند، بسیار فاصله وجود داشت. بخاری آرزو و سُودای تدریس را در سر نداشت و خود را به عنوان مدرّس معرفی نکرد، بلکه به دنبال گردآوری احادیث مسند و صحیح از نگاه خودش بود و این امر مستلزم سیر و سفر به شهرها و مکان‌های دور و نزدیکی بود که مشایخ نامدار حدیث در آنها سکونت داشتند. موضوع تدریس و شاگردپروری در مدرسه با موضوع تتبع، تحقیق و تصنیف احادیث (آن هم با معیارهای دشواری که بخاری در اعتبارسنجی و گزینش حدیث صحیح قائل بود) دو امر ناهمگون با یکدیگرند و جمع میان آن دو بسیار دشوار بود.

شش: ناسازگار با تاریخچه تأسیس مدارس علمی

«مدرسه چنددرب» اصطلاحی است که مبارکفوری آن را برای تأکید به تنوع دروس، فراوانی شاگردان بخاری و بزرگی مساحت مدرسه بخاری به کار می‌برد. او استعاره «مدرسه چنددرب» را از خانه‌های بزرگ با درب‌های متعدد برای ورود و خروج که در فرهنگ معماری کهن مسلمانان رواج داشت، اقتباس کرده است یا از دروازه‌های ورودی شهرهای به عاریت گرفته است که پیشینه‌ای کهن در تمدن بشری دارد.

مفاد آیه «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ» (یوسف: ۶۷) به این آموزه تاریخی و معماری دلالت دارد که در تمدن مصر در روزگار یوسف (ع)، متعدد بودن دروازه‌های شهر از الزامات معماری شهر بود. گفته شده است مصر چهار درب ورودی داشت (طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۲۹) و بقایای آن تا دوره‌های بعد

موجود بود و به دلیل یادکرد آن در قرآن از گزند برخی حملات و هجوم در امان ماند (بنگرید: حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۶).

نخستین مسجدی که رسول اکرم (ص) در مدینه بنا کرد، سه درب داشت (عینی، عمدة القاری، ج ۴، ص ۱۷۸) که بعدها هنگام توسعه آن در زمان ولید بن عبدالملک (۹۶ق) بیست درب دیگر بر آن افزوده شد (محمد مکی حنفی، تاریخ مکه المشرفة والمسجد الحرام والمدینة الشریفة والقبر الشریف، ص ۲۸۳؛ قطب الدین حنفی، تاریخ المدینة، ج ۱، ص ۱۲۲).

در فرهنگ معماری مسلمانان شماری از خانه‌های اعیانی دارای مساحت جغرافیایی زیادی بودند و در جهات مختلف این خانه‌ها درب‌های متعددی برای رفت و آمد به داخل آنها تعبیه شده بود که هر کدام از این درب‌ها کارکرد ویژه خود را داشتند؛ بقایای برخی از این خانه‌ها همچنان در بافت قدیم برخی از شهرهای سنتی جهان اسلام باقی مانده است که افزون بر داشتن ارزش تاریخی و فرهنگی، اغلب آنها دارای سه درب هستند که افزون بر درب اصلی، یکی برای مراسم‌های مذهبی و دیگری برای ورود و خروج مهمانان بود (بنگرید: حسی فرخ‌یار، صد خانه صد پلان، ص ۳۶۱ - ۳۷۰).

در سه قرن نخست هجری، مساجد بزرگ و جامع شهر کارکرد آموزشی داشتند و هنوز مدارس به مثابه یک نهاد آموزشی هویت مستقل از مساجد نداشتند؛ بنابراین حدیث، قرائت و تفسیر قرآن، فقه و کلام، وعظ و اخلاق در مساجد تدریس می‌شد و حتی قضاوت و رسیدگی به امور حسبه نیز در گوشه‌ای از مسجد جامع هر شهر انجام می‌شد.

هرچند برخی از مشایخ انگشت‌شمار برای جمع بسیار محدودی از شاگردان در خانه‌های خود تدریس می‌کردند، این رویه برای همه مشایخ و استادان ممکن نبود و چنین نبود که جمع کثیری در اتافی از خانه استاد حضور پیدا کنند. از مشهورترین مساجد جامع در قرن دوم هجری، مسجد جامع منصور بود که منصور عباسی آن را بنا کرد و دارای حلقه‌های درس و بحث بود (سمعانی، أدب الاملاء و الاستملاء، ص ۸۸)؛ این مسجد تا قرن‌های پنجم و ششم هجری همواره محل درس و بحث، وعظ و اخلاق بود (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۷، ص ۲۹) و در روزگار حضور محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ق) در بغداد بیش از چهل حلقه تدریس در آن مسجد دایر بود. خطیب بغدادی حلقات تدریس جامع منصور را چنین روایت می‌کند: «

...أبا الفضل الزجاج يقول لما قدم الشافعي إلى بغداد وكان في الجامع إماماً نيفاً وأربعون حلقة أو خمسون حلقة، فلما دخل بغداد ما زال يقعد في حلقة حلقة ويقول لهم: قال الله وقال الرسول. وهم يقولون: قال أصحابنا. حتى ما بقي في المسجد حلقة غيره» (خطيب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۶۶-۶۷).

در وصف حلقه احمد بن سلمان نجاد (۳۴۸ق) در جامع منصور نیز چنین آمده است: «وكان إذا أملى الحديث في جامع المنصور يكثر الناس في حلقتة حتى يغلق البابان من أبواب الجامع مما يليان حلقتة وكان يملي في حلقة عبدالله ابن إمامنا وفيها كان يملي ابن مالك» (ابن أبي يعلى، طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۸).

از قرن چهارم هجری به تدریج مدرسه هویت مستقل از مسجد پیدا کرد و مدارس اسلامی به مکانی با مختصات ویژه برای تدریس اساتید علوم و فنون مختلف و حضور دانش پژوهان تبدیل شد. مدارس دارای تالار درس، صحن‌های متعدد و حجره‌های ویژه دانش پژوهان بود و حلقه‌های درس و بحث در آنها دایر بود (بنگرید: مارتن هونگ، ج و هانری، سبک‌شناسی هنر معماری در سرزمین‌های اسلامی، ص ۲۰۳ - ۲۱۲؛ داوود الهامی، «تاریخچه نظام آموزش اسلامی»، ۱۳۷۸ ش).

بنابراین در روزگار بخاری هنوز مدارس هویت مستقل به مثابه یک نهاد رسمی برای تدریس را پیدا نکرده بود و برای هیچ‌کدام از مشایخ نامدار میسور نبود که خارج از بافت مساجد جامع شهرها بتوانند به تدریس اشتغال داشته باشند. بنابراین انگاره مدرسه بخاری با تاریخچه تأسیس نهادهای آموزشی در چهار قرن نخست هجری ناسازگار است.

هفت: ناهمگرا با اندیشه سیاسی و اجتماعی بخاری

در روند رشد و توسعه حلقه‌های تدریس در مساجد و همچنین مدارس اسلامی، اندیشه‌های معطوف به قدرت و حکومت نیز نقش آفرین بود. حلقه‌های مساجد جامع و سپس مدارس اسلامی در اختیار مدرّسان و استادانی قرار می‌گرفت که با قدرت سیاسی و اندیشه‌های اعتقادی حاکمیت هم‌گرایی لازم را داشتند. چنین نبود که استادی‌گریزان از دستگاه حکومت و سیاست چون بخاری در چنین حلقه‌هایی آزادانه بتوانند اندیشه‌های علمی خود را ترویج دهد، جمع‌زایدی از شاگردان را پیرامون خود گرد آورد،

حلقه و کرسی تدریس شلوغ و پایداری را بنا نهد؛ آن‌گونه که بخاری نتوانست با ذهلی در نیشابور و حاکم بخارا همدلی کند و اندیشه‌های مخالف مشهور و در تضاد با رویکرد مفتیان را صادر کرد و در نهایت به اخراج او انجامید.

بخاری در عراق نیز نمی‌توانست برای خود حلقه تدریس داشته باشد؛ زیرا منابع تاریخی از نزدیکی او با قدرت و سیاست سخن نگفته‌اند، بلکه او را شخصی گریزان از دنیا، قدرت و سیاست معرفی کرده‌اند. دستگاه حکومت نیز هیچ‌گاه نخواست که به بخاری نزدیک شود؛ زیرا بخاری از چنان شهرت و آوازه‌ای برخوردار نبود که بخواهد از اعتبار شخصیت علمی او در تثبیت و مشروعیت بنیادهای حکومت خود استفاده نماید؛ حتی در سیاست ترویج چندصدایی مذاهب فکری نیز از بخاری بهره نبرد؛ زیرا استادان بخاری چون ابن حنبل در قید حیات بودند و نیازی به مشارکت شاگردان او چون بخاری در گفتمان نقد و نظر اهل حدیث با معتزله و جریان‌های دیگر نبود؛ از این رو در جریان داستان «محنة خلق قرآن» هیچ تفتیش عقیده‌ای از بخاری صورت نپذیرفت؛ ولی ابن حنبل (استاد بخاری) و دیگر مشایخ نامدار اهل حدیث تا پای جان بر سر اندیشه مخلوق نبودن قرآن ایستادگی کردند. بخاری چگونه استادی بود که دستگاه خلافت عباسی با مدرسه و کرسی تدریس او هیچ مشکل نداشت؟!

در خراسان نیز هیچ‌گاه اندیشه سیاسی بخاری تفتیش نشد؛ زیرا دولت طاهریان که در روزگار بازگشت بخاری به خراسان و ماوراءالنهر در این منطقه حکمرانی داشتند، از شخص بخاری تفتیش عقیده نکردند. عبدالله ابن طاهر که معتزلی مسلک بود، رویکرد انتقادی به اصحاب حدیث داشت، در تفتیش عقاید اهل حدیث جدی بود و به دیدگاه‌های سیاسی ایشان حساسیت داشت؛ بنابراین احمد بن حنبل را از این منظر تحسین می‌کرد که اساساً در موضوع قدرت و سیاست ورود نکرد (ابن‌ابی‌حاتم رازی، الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۲۹۸). هرچند ابن حنبل دیدگاهی متفاوت درباره ابن طاهر داشت و از عاقبت او بسیار هراسناک بود (محمد ابن‌ابی‌یعلی، طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۴۵)، مناظرات ابن طاهر با اهل حدیث در موضوعات مختلف چون نقد احادیث نزول خداوند در آسمان و ... مشهور است (عینی، عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۹۹). ابن‌راهویه در مناظره‌ای معتزلیان را بدعت‌گرا می‌خواند و از گفتگو با آنها اکراه داشت (عینی، عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۹۹)؛ ولی بخاری در این مناظرات سوم شخص غایب

است و هیچ حضوری ندارد؛ زیرا چنان جایگاهی نداشت و دولت طاهریان نیز از جانب او هیچ احساس خطری نداشت.

هشت: از ضعف در سند تا کژتابی در فهم

ممکن است گفته شود که مبارکفوری و همگنان وی چون دکتر عزازی در ادعای انگاره مدرسه چنددرب، کرسی تدریس و حلقه شاگردان بخاری سند معتبر تاریخی دارند؛ زیرا در منابع تاریخی آمده است که بخاری در بصره، بغداد، سمرقند، نیشابور و بخارا به پرسش گروهی از اهل حدیث پاسخ داد یا به درخواست ایشان برای آنان حدیث خواند (نک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵-۲۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۲، ص ۹۲-۹۳؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۱۰-۴۱۱؛ ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۳۱؛ ابن حجر، مقدمه فتح الباری، ص ۴۷۸؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۴). در پاسخ باید گفت با اغماض از اصالت و اعتبار شماری از این گزارش‌های تاریخی که به غلو و اغراق آمیخته‌اند و اثبات و وثاقت تاریخی آنها ممکن نیست (به تفصیل در کتاب اسطوره بخارا به کاستی‌ها و آسیب‌های آنها پرداخته‌ام)، استنباط مبارکفوری و عزازی از این متون به کژتابی دچار است و از آنها نشاید که انگاره اصالت تاریخی مدرسه بخاری را اثبات کرد! به برگزاری چند نشست علمی پرسش و پاسخ و جلسه نقد و نظر، اصطلاح مدرسه، کرسی تدریس و حلقه علمی اطلاق نمی‌شود؛ چراکه هر کدام از این مفاهیم حوزه معنایی ویژه خود را در قاموس فرهنگ و تاریخ علم دارند؛ از این رو قاعده اصالت تعابیر علمی فروکاست این مفاهیم و جان‌سینی مفاهیم مشابه به جای آنها را نادرست می‌داند.

نه: آماس غلو در سایه اطناب مُمل

بخش «الخاتمة: تلامذة امام المحدثین» بسیار طولانی شده است؛ زیرا مبارکفوری در شرح حال هر کدام از شاگردان بخاری چنان به تفصیل سخن رانده است که گویی خواننده کتاب تهذیب الکمال مزی را مطالعه می‌کند که در معرفی راویان و محدثان هیچ نکته‌ای را فرو نگذارده است. مبارکفوری نیز تاریخ را با تراجم، کتاب‌شناسی را با راوی پژوهی، جرح و تعدیل را با اندیشه‌شناسی، اخلاقیات را با تبارشناسی در هم می‌آمیزد و ملغمه‌ای از داده‌های ناهمگون را در کشکولی جای داده است.

آری، خاتمه کتاب مبارکفوری نمونه‌ای روشن از کشکول‌نگاری است که تا توانسته است هر آنچه با شاگردان بخاری در پیوند است، گردآوری کند. البته این تفصیل و تطویل برای او و همگنانش سودمند است؛ زیرا آگاهی و اطلاع فزون‌تری از منابع پیشین درباره شاگردان بخاری ارائه نکرده است، بلکه آنچه می‌آورد تکرار مکررات و ایضاح واضحات بیش نیست.

هدف مبارکفوری از فرجه کردن این بخش، بزرگ‌نمایی بخاری است و بدین سان غلو را چونان آماس ناسور در تورم نامتقارن کتاب خود پدید آورده است. کتاب مبارکفوری، کتاب تراجم و رجال نیست که پرداختن به همه جزئیات و ابعاد زندگی اشخاص را رسالت خود بداند، بلکه کتابی است درباره شخصیت حدیثی بخاری و بس! چنین کتابی بیش از اشاره کوتاه به شاگردان مشهور بخاری و ارجاع شناخت تفصیلی ایشان به منابع مرجع و تک‌نگاری درباره یکایک آنها، رسالتی دیگر ندارد. افزودن این همه اوراق بر حجم این بخش از کتاب، چیزی جز فرجه کردن شخصیت بخاری در پرتو شخصیت شاگردان وی نیست!

مبارکفوری ذیل نام هر شاگرد، به زیست‌نامه کامل، آثار و اندیشه‌های او می‌پردازد تا نشان دهد اندیشه علمی بخاری در تاروپود آثار و افکار شاگردانش سریان دارد و مصداق این شعر است: «این همه آوازه‌ها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود!» البته که اصالت و اعتبار این ادعا مخدوش است؛ زیرا بیشتر این اشخاص از مشایخ مبرز و برجسته در حدیث بودند و شاگردی ایشان نزد بخاری محرز نیست. او هرچند این سبک از نگارش در تکثیر شاگردان مشاهیر در قالب فهارس را از جمله رویه‌های رایج نزد پیروان و شیفتگان ایشان معرفی می‌کند که از روی تکلف و تصنع می‌کوشند با زیاده‌نویسی و تکثیر در فهرست اسامی شاگردان، جایگاه امام خود را در برابر دیگر مشاهیر علوم برتر نشان دهند (عبدالسلام مبارکفوری، سیره الامام البخاری، ج ۲، ص ۶۹۰)؛ ولی خواسته یا ناخواسته مبارکفوری به دام نقد خود افتاده است و به آنچه دیگران را از آن نهی و عتاب می‌نمود، گرفتار شده است؛ بنابراین نشان می‌دهد که تقلید و شیفتگی به بزرگان را چنان قدرتی است که سراب را آب جلوه دهد تا تشنه را در کام خود هلاکش سازد!

ده: انحصار نداشتن مدرسه فکری به بخاری

کاربرد واژه مدرسه در معنای امتداد و اثرگذاری اندیشه و افکار یک دانشمند برجسته در گفتمان علمی، کاربردی مجازی و تأویلی از معنای واژه مدرسه است. اصطلاح «مدرسه

فکری» در کاربرد مجازی آن برابری و امتداد تاریخی اندیشه‌های یک اندیشمند برجسته در یک گفتمان علمی است که پس از نقد و ارزیابی به مرجعیت علمی در آن گفتمان تبدیل می‌شود (برای کاربردهای دیگر مفهوم مدرسه فکری، بنگرید: محمدتقی سبحانی، «کلام امامیه: ریشه‌ها و رویش‌ها»، ص ۵ - ۳۷).

مفهوم مدرسه در این کاربرد از سیالیت و نسبیت برخوردار است؛ تاریخ‌مندی، حدود جغرافیایی، وجود تاریخی و فیزیکی مدرسه در یک نقطه و زمان مشخص برای مدرسه فکری ضرورت ندارد، بلکه مهم تولید علم و اثرگذاری در گفتمان علمی است. چه بسا کتاب یک متفکر اثرگذار در یک علم بتواند جریان علمی در روند تاریخی آن علم ایجاد کند، مرزهای آن دانش را تغییر دهد، فهم جدیدی از مسائل علم ارائه کند و در نهایت یک مدرسه فکری را پدید آورد.

مدرسه فکری برابری نظریه‌های ابتکاری و بدیع، رویکردها و روش‌های جدید، نقدها و سنج‌های اثرگذار، اندیشه‌های جریان‌ساز، خلاق، نوآور یک یا چند متفکر و پژوهشگر است که هم‌زمان با یکدیگر یا با فاصله زمانی از همدیگر در شاخه‌ای از علوم انسانی یا طبیعی ارائه کرده‌اند.

ممکن است گفته شود مقصود مبارکفوری از استعاره مدرسه چنددرب، معنای مجازی مدرسه است و بخاری در نگاه او دارای یک مدرسه فکری است که در روند تاریخی بر معاصران و نسل‌های پس از خود اثرگذار بود. در نقد این کاربرد توجه به ملاحظات ذیل ضروری است:

الف) معنای مجازی مدرسه اختصاص به بخاری ندارد، دیگر مشایخ و مشاهیر علوم و فنون اسلامی نیز چنین اثرگذاری در اندیشه و آثار معاصران و پسینیان خود داشته‌اند؛ از این رو مبارکفوری نمی‌تواند از آن به عنوان فضیلت زاید برای بخاری استفاده کند.

ب) پیش‌فرض وجود و استمرار چنین مدرسه فکری برای بخاری، مخدوش است؛ زیرا چنین نیست که بخاری در روزگار خود یا حتی چند قرن پس از رحلت خود توانسته باشد مدرسه فکری مستقلی برای خود ایجاد کرده باشد. از مقدمه شرح ابوسلیمان بُستی خطابی (۳۸۶ق) بر الجامع الصحیح آشکار است که تا روزگار وی کتاب بخاری و

شخصیت وی حتی میان اهل حدیث از شهرت برخوردار نبود چه برسد به اینکه افکاری وی توانسته باشد به امتداد تاریخی و اثرگذاری فکری خود تداوم بخشیده باشند. خطابی نخستین شارح صحیح بخاری است که در نیشابور به شرح این کتاب پرداخت و با عنوان اعلام الحدیث شناخته شده است. با توجه به آغازین بودن این شرح بر صحیح بخاری، انتظار می‌رود که خطابی اطلاعات دقیق‌تر و اصیل‌تر از تصویر بخاری و جایگاه او در حدیث را در اختیار مخاطب قرار دهد و اوصاف برجسته بخاری را به عنوان یکی از دلایل مهم انتخاب صحیح بخاری برای شرح بیان کند.

مطالعه مقدمه شرح خطابی اثبات می‌کند او نیز مدارک و شواهد استواری بر تمایز بخاری در حفظ حدیث بر دیگر حفاظ برجسته حدیث یا قدرت بی‌نظیر بخاری در حفظ حدیث در اختیار نداشت؛ بنابراین در مقدمه او چنین مطلبی مشاهده نمی‌شود، در حالی که او در شهر نیشابور حضور دارد که در روزگار بخاری و خطابی از جمله مراکز مهم اهل حدیث و از جمله شهر مسلم نیشابوری شاگرد مهم بخاری در حدیث است. خطابی مدتی در نیشابور سکونت داشت و با جریان‌های حدیثی، فقهی، ادبی و کلامی آن روزگار به طور کامل آشنا بود؛ او در این شهر کتاب السنن ابوداود سجستانی را شرح کرد و آن را معالم السنن نام‌گذاری نمود. در امتداد آن و به درخواست گروهی از شاگردانش به شرح صحیح بخاری در نیشابور پرداخت و آن را اعلام الحدیث نام نهاد. خطابی با عصر بخاری فاصله چندانی ندارد؛ بنابراین انتظار است اطلاعات دقیق‌تر و کامل‌تری از بخاری در اختیار ما قرار بدهد؛ ولی مقدمه خطابی در شرح خود بر صحیح بخاری برخلاف این انتظار است و حتی از این مقدمه چنین برمی‌آید که وی با بخاری و کتاب او آشنا نبود؛ زیرا اگر چنین بود، پیش از شرح کتاب السنن سجستانی، به شرح صحیح بخاری اهتمام می‌ورزید. نداشتن شهرت فراگیر شخصیت و کتاب بخاری در حدیث از جمله دلایل این مهم بود و اگر اصرار شاگردان خطابی نبود، شاید او هرگز تن به شرح بخاری نمی‌داد.

هرچند خطابی در مقدمه شرح خود، الجامع الصحیح بخاری را به لحاظ گستردگی موضوعات حدیثی بر معالم السنن سجستانی ترجیح می‌دهد؛ زیرا افزون بر فقه به دیگر موضوعات معارف اسلامی نیز پرداخته است؛ ولی از براینده کلام خطابی کاملاً آشکار است که کتاب صحیح بخاری تا روزگار او شناخته شده نیست و تا زمان تألیف وی

شریحی بر احادیث آن نگاشته نشده است. در ناشناختگی کتاب صحیح بخاری، نقدهای جدی جریان انتقادی عقل‌گرا - و به اصطلاح خطابی بدعت‌گرا - بر محتوای کتاب صحیح بخاری بسیار اثرگذار است و وی بدان تصریح می‌کند.

مجموعه این عوامل سبب شد برخی از اهل حدیث خراسان از وی درخواست کنند اکنون که شرح معالم السنن سجستانی را به پایان رسانده است، بر این اثر نیز شرحی بنویسد و خطابی پس از گذشت مدتی و با تأملاتی اقدام به تألیف این شرح می‌کند و اگر این درخواست از وی به عمل نمی‌آمد، خطابی انگیزه‌ای برای شرح صحیح بخاری نداشت.

از شرح حال بسیار مختصر بخاری در میانه مقدمه اعلام الحدیث خطابی آشکار است که بخاری از منزلتی چنان برجسته در حفظ حدیث برخوردار نیست؛ زیرا خطابی تعابیر ویژه‌ای درباره بخاری که گویای شهرت او در حفظ حدیث در میان حفاظ برجسته حدیث باشد به کار نمی‌برد. از مجموعه اوصاف خطابی درباره بخاری این نکته استنباط‌شدنی است که کتاب صحیح بخاری نزد اهل حدیث نیشابور بسان دیگر آثار حدیثی نیاز به شرح و تبیین داشت که این مهم را از خطابی خواستار شدند. خطابی حتی از نبود طریق خود به بخاری و کتاب الصحیح وی سخن می‌گوید و دلیل آن را فاصله زمانی خود با مرگ بخاری یاد می‌کند و سپس از اختلاف نسخه‌های در اختیار او از کتاب صحیح بخاری از طریق کوچک‌ترین شاگرد بخاری به نام یوسف فربری گلایه‌مند است که چرا این اثر چنین دارای تشتت است؛ به گونه‌ای که خطابی را ناگزیر به موضع‌گیری در مواضع اختلاف نسخ و متون این کتاب برانگیخته است (بنگرید: ابوسلیمان خطابی، أعلام الحدیث فی شرح صحیح البخاری، ص ۹۶ - ۱۰۶).

ج) درستی این فرضیه مستلزم آن است که مفهوم مدرسه فکری را بسیار رفیق و تنزل یافته تصور کنیم؛ زیرا در تطبیق آن بر کارنامه بخاری، از مؤلفه‌های بنیادین مدرسه فکری جز تتبع گسترده بخاری در گردآوری احادیث مسند و صحیح در نگره بخاری، مؤلفه‌های دیگری وجود ندارد. به تتبع و تصنیف احادیث، مدرسه فکری اطلاق نمی‌شود که اگر چنین باشد، باید همه مؤلفان جوامع حدیثی را به مثابه یک فکری تلقی کرد و کسی چنین چیزی را در تاریخ علم مسلمین ادعا نکرده است. همین تلاش و تتبع را پیش، معاصر و پس از بخاری مشاهیر دیگری از محدثان نیز انجام داده‌اند؛ ولی خود ایشان و شاگردان آنها ادعای مدرسه فکری برای آنان نداشتند.

دست‌آورد

در منابع تاریخی - حدیثی، مدرسه‌ای به نام مدرسه بخاری که محل حضور علمی و تدریس وی باشد، دستیاب نشد؛ بنابراین اگر ادعای مبارکفوری را نه از باب مجاز و استعاره، بلکه از نوع استعمال حقیقی برداشت کنیم، باید اسناد و مدارک آن در تاریخ وجود داشته باشد که منابع تاریخی این انگاره را تأیید نمی‌کنند. به فرض اینکه اصالت و اعتبار گزارش‌های حضور علمی بخاری در برخی از این شهرها را معتبر بدانیم، به وجود مدرسه بخاری در این شهرها دلالتی ندارند.

بخاری به دلایلی که در مقاله بیان شد، نمی‌خواست و البته نمی‌توانست مدرسه‌ای در یکی از شهرهای مهمی تأسیس کند که اهل حدیث حضور داشتند؛ ولی مبارکفوری و همگنان وی همچنان تلاش می‌کنند جای خالی مدرسه بخاری در شرح حال او را با استعاره و مجاز پُر کنند.

۳۴۷

آینه پژوهش | ۲۰۸
سال ۳۵ | شماره ۴
مهر و آبان ۱۴۰۳

راز کاربرد استعاره «مدرسه چنددرب» در کتاب‌های مبارکفوری، عزازی و همگنان ایشان در این است که داشتن مدرسه و کرسی تدریس در فرهنگ و گفتمان دانشوران مسلمان از گذشته تا کنون، شاخص فرهیختگی و استادی در علم است؛ همچنین داشتن مدرسه در اقبال و ادبار شاگردان اثرگذار است؛ همان‌گونه که در روزگار بخاری، ابوحفص کبیر در بخارا، اسحاق بن راهویه و محمد بن یحیی ذهلی در نیشابور، احمد بن حنبل در بغداد، علی بن مدینی در بصره، ابوزرعه و ابوحاتم رازی در ری دارای مدرسه و کرسی تدریس بودند و خود بخاری روزگاری در این مدرسه‌ها از دروس این استادان دانش‌اندوخته بود.

مبارکفوری از طرح انگاره «مدرسه نمادین چنددرب» برای بخاری به دنبال آن است که او را در تراز این گروه از مشایخ نامدار دارای مدارس مشهور در مراکز علمی قرن سوم هجری معرفی کند؛ ولی چون در اسناد و مدارک تاریخی چیزی برای او دستیاب نشد، ناگزیر به مجاز و استعاره روی آورد تا بتواند بخاری را در شمار و حتی بالاتر از مدرّسان نامدار به تصویر کشد.

انگاره «مدرسه چنددرب» نمونه‌ای از جلوه‌ها و سویه‌های غلو در کتاب سیره البخاری اوست که به شیوه‌ای دقیق و لطیف، غلو را در لایه‌های استعاره و مجاز پنهان کرده

است. انگاره مدرسه بخاری از اعتبار تاریخی برخوردار نیست؛ مهم‌ترین آسیب آن، زمان‌پریشی تاریخی و آمیختگی به غلو و اغراق است؛ همچنین تفضیل بخاری بر دیگر مشایخ نامدار و اسطوره‌سازی از بخاری از جمله اهداف پنهان مبارکفوری از طرح انگاره مدرسه بخاری است.

کتاب نامه

قرآن کریم

ابن ابي يعلى، محمد؛ طبقات الحنابلة؛ بيروت: دار المعرفة، [بی تا].
ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ فتح الباری؛ ج ۲، بیروت: دار المعرفة، [بی تا].
ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ مقدمه فتح الباری؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۹۹۸م.

ابن عساکر، علی؛ تاریخ دمشق؛ بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ البدایه و النهایه؛ بیروت، دار الفكر، ۱۴۰۷ق.
بخاری نحوی وراق، ابوجعفر؛ شمائل البخاری؛ جمع و تعلیق: مازن بن عبدالرحمن بحصلی بیروتی؛ [بی جا]؛ [بی نا]، ۱۴۴۰ق.

حنفی، قطب الدین؛ تاریخ المدینة؛ [بی جا]؛ مكتبة الثقافة الدينية، [بی تا].
خطابی، ابوسلیمان؛ أعلام الحديث فی شرح صحيح البخاری؛ مكة: جامعة أم القرى، ۱۹۸۸م.
خطیب بغدادی، محمد؛ تاریخ بغداد؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
ذهبی، محمد؛ تاریخ الاسلام؛ بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

راد، علی؛ «اسطوره بخارا: مروری انتقادی بر کتاب "طعون و شبهات الشيعة الأمامية حول صحيح البخاری و الرد علیها"»، آینه پژوهش، ش ۲۰۳، آذر و دی ۱۴۰۲ ش.
راد، علی؛ «در امتداد اسطوره و سراب: مروری انتقادی بر کتاب "طعون و شبهات الشيعة الأمامية حول صحيح البخاری و الرد علیها"»، آینه پژوهش؛ ش ۲۰۲، مهر و آبان ۱۴۰۲ ش.
رازی، ابن ابي حاتم؛ الجرح والتعديل؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۷۱ق.

سبحانی، محمدتقی زاده؛ «کلام امامیه: ریشه ها و رویش ها»، نقد و نظر؛ ش ۶۵، بهار ۱۳۹۱.
سمعانی، ابوسعید عبدالکریم؛ أدب الاملاء و الاستملاء؛ بیروت: دار الهلال، ۱۹۸۹م.
طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر مجمع البیان؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۵م.
عزازی، عادل حسن یوسف؛ طعون و شبهات الشيعة الأمامية حول صحيح البخاری و الرد علیها؛ قاهره: دار اللؤلؤة، ۱۴۴۳ق.

عینی، ملاعلی قاری؛ عمدة القاری؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
فرخ یار، حسین؛ صد خانه صد پلان؛ کاشان: دانشگاه آزاد کاشان، ۱۳۹۰ ش.
مبارکفوری، عبدالسلام؛ سیرة الامام البخاری؛ مکه: دار عالم الفوائد، ۱۴۲۲ق.
مژی، یوسف؛ تهذیب الکمال؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.

مکی حنفی، محمد؛ تاریخ مکه المشرفة والمسجد الحرام والمدينة الشريفة والقبر الشريف؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۷م.
الهامی، داوود؛ «تاریخچه نظام آموزش اسلامی»، فصلنامه پیام حوزه، ش ۲۲، ۱۳۷۸ ش.
هونگ، مارتین، ج و هانری؛ سبک‌شناسی هنر معماری در سرزمین‌های اسلامی؛ ترجمه: پرویز ورجاوند؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۹م.